

بررسی تفسیر اهل سنت از آیات ۱۷ تا ۲۱ سوره لیل *

حامد دژآباد* / مجید معارف**

چکیده

آیات ۱۷ تا ۲۱ از سوره لیل، به ویژه آیه «سیجنها الاتقی»، در نظر مفسران و متکلمان اهل سنت جایگاه ویژه‌ای دارد و یکی از مستندات مهم آنان در اثبات افضلیت و خلافت ابوبکر است؛ به گونه‌ای که گفته‌اند: «سورة واللیل سورة أبی بکر». اهل سنت برای اثبات مدعای خود به دو محور «روایات و اجماع» و «تحلیل درونی از آیات» استناد کرده‌اند که از دیدگاه متکلمین و مفسرین شیعه، روایات مورد استناد آنها از لحاظ سندی ضعیف و از لحاظ متن با تعارض و تناقض و اشکالات دیگر همراه است و اجماعی نیز مبنی بر نزول این آیات درباره ابوبکر وجود ندارد. از دیدگاه شیعه، مصداق «الاتقی» ابوالدحداح است و آیات از لحاظ مدلول، عام‌اند.

کلیدواژه‌ها: شیعه، اهل سنت، اتقی، ابوالدحداح، ابوبکر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رمانال جامع علوم انسانی

h.dejabad@yahoo.com

* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث.

** استاد دانشگاه تهران.

دریافت: ۱۳۹۰/۴/۲۵ - پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۲۹

مقدمه

خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مهم‌ترین مسائلی است که از آغاز تاکنون در کانون توجه و مناقشه میان مسلمانان بوده است؛ به گونه‌ای که هیچ موضوعی به اندازه آن محل نزاع و مناقشه نبوده است. شهرستانی در این باره چنین می‌نگارد: «أعظم خلاف بین الأمة خلاف الإمامة إذ ما سل سيف فی الإسلام علی قاعدة دینية مثل ما سل علی الإمامة فی کل زمان»؛^۱ بزرگ‌ترین اختلاف میان امت، اختلاف درباره امامت است، زیرا هیچ‌گاه در اسلام درباره هیچ اصل دینی نزاعی همانند نزاع درباره امامت واقع نشده است. در این میان، برخی از مفسران و متکلمان اهل سنت کوشیده‌اند برای آنچه پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داد، مستندات قرآنی بیابند. یکی از این مستندات، آیات ۱۷ تا ۲۱ سوره لیل^۲ است. این آیات در نظر مفسران و متکلمان اهل سنت از جایگاه خاصی برخوردار و یکی از مستندات مهم آنان در اثبات افضلیت و حقانیت خلافت ابوبکر است به طوری که گفته‌اند: «سورة واللیل سورة أبي بکر».^۳ فخر رازی با استفاده از این آیات، پس از آنکه در صدد اثبات افضلیت و رضایت مطلق خداوند از ابوبکر برآمده، می‌نویسد: «ثبت بمجموع ما ذکرنا: أنه لو كانت خلافة باطلة، لما كان مرضياً عند الله فی الحال و الاستقبال، و ثبت أنه مرضی عند الله فی الحال و الاستقبال، فوجب القطع بصحة خلافة».^۴ وی چند سطر بعد افضل بودن ابوبکر را هشتمین دلیل حقانیت خلافت وی برمی‌شمارد و وجوهی برای اثبات افضل بودن او ذکر می‌کند که نخستین وجه، آیات مورد بحث می‌باشد.^۵

موضوع این پژوهش، بیان اشکال‌هایی است که به مبانی و شیوه استدلال اهل سنت به این آیات برای اثبات حقانیت خلافت و افضلیت ابوبکر وارد است. بدین منظور ابتدا دیدگاه اهل سنت مطرح و در پی آن، دیدگاه شیعه بیان و دیدگاه اهل سنت نقد و بررسی می‌شود.

تفسیر اهل سنت

بسیاری از متکلمان و مفسران اهل سنت، بخصوص فخر رازی، سبب نزول این آیات را بذل مال ابوبکر در ماجرای آزاد کردن شماری از مسلمانان در مکه که زیر شکنجه بودند می‌دانند و این آیات را بیانگر فضایل و مناقب والای ابوبکر به شمار می‌آورند.^۶ فخر رازی

که بیش از همه در این باره قلم‌فرسایی کرده است، پا را فراتر نهاده و درصدد برآمده به استناد این آیات صحت خلافت ابوبکر را اثبات کند.

اهل سنت در تفسیر آیات مورد بحث به روایات اسباب النزول، اجماع و تحلیل درونی مدلول آیات تکیه کرده‌اند که در ادامه بیان می‌شود.

۱. استناد به روایات اسباب النزول و اجماع

مبنای اهل سنت در اثبات خلافت و افضلیت ابوبکر از این آیات، روایات اسباب النزول و اجماع است؛ اگرچه در این باره توافق کامل ندارند و اختلافاتی در بین آنان دیده می‌شود. فخر رازی بر نزول این آیات درباره ابوبکر ادعای اجماع می‌کند.^۷ ابن عطیه نیز بر آن است که مفسران هیچ اختلافی ندارند که مقصود از «الاتقی» در آیات مزبور، ابوبکر است.^۸ ابن جوزی، بغوی، ثعالبی و علاالدین بغدادی نیز این قول را به همه مفسران نسبت داده‌اند.^۹ اما روایات مورد استناد آنان از پنج طریق نقل شده است:

۱. هشام بن عروه بن زبیر، از عروه بن زبیر؛ ۲. عامر بن عبدالله بن زبیر، از پدرش عبدالله بن زبیر؛ ۳. سعید از قتاده؛ ۴. عطاء از ابن عباس؛ ۵. عبدالله بن مسعود.

این روایات عبارت‌اند از:

الف. «عن هشام بن عروه، عن أبيه أن أبابكر اعتق من كان يعذب في الله: بلال وعامر بن فهيرة والنهدية وبتتها وزنيرة وأم عميس وأمة بنى المؤمل... حدثني من سمع ابن الزبير على المنبر وهو يقول: كان أبو بكر يبتاع الضعفة فيعتقهم، فقال له أبوه: يا بني لو كنت تبتاع من يمنع ظهرك، قال: «إنما أريد ما أريد» فنزلت فيه «وسيجنبها الأتقى الذي يؤتى ماله يتزكى» إلى آخر السورة...»^{۱۰} کسی که در مجلس ابن زبیر حضور داشته و پای منبرش نشسته بوده نقل کرده است که بر فراز منبر می‌گفت: ابوبکر برده‌های ناتوان را می‌خرید، سپس آزادشان می‌کرد، پدرش به وی گفت: کاش چیزهایی خریداری می‌کردی که در زندگی به دردت بخورد، در جواب گفت: همانا اراده کرده‌ام آنچه را اراده کرده‌ام [امر دیگری را قصد کرده‌ام]. اینجا بود که آیه «وسيجنبها الأتقى...» نازل شد.

ب. «حدثني محمد بن إبراهيم الأنماطي، قال: ثنا هارون بن معروف. قال: ثنا بشر بن السري، قال: ثنا مصعب بن ثابت، عن عامر بن عبدالله عن أبيه، قال: نزلت هذه الآية في أبي بكر الصديق: وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا إِتْيَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَكَسَوْفَ يَرْضَى»^{۱۱}.

ج. «أخبرنا عبدالرحمن بن حَمْدان، أخبرنا أحمد بن جعفر بن مالك، قال: حدثني عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثنا أحمد بن [محمد بن] أيوب، حدثنا إبراهيم بن سعد، عن محمد بن إسحاق، عن محمد بن عبدالله، عن ابن أبي عتيق، عن عامر بن عبدالله، عن بعض أهله: قال أبو قحافة لابنه أبي بكر: يا بُنيَّ، أراك تعتق رقاباً ضعافاً، فلو أنك إذ فعلتَ ما فعلتَ أعتقتَ رجالاً جلدَةً يمنعونك و يقومون دونك. فقال أبو بكر: يا أبت، إني إنما أريد ما أريد قال: فتحدثت: ما نزل هؤلاء الآيات إلا فيه و فيما قاله أبوه: فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى إِلَى آخِرِ السُّورَةِ»^{۱۲}

د. «حدثنا ابن عبد الأعلى، قال: ثنا ابن ثور، عن معمر، قال: أخبرني سعيد، عن قتادة، في قوله وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى قَالَ: نزلت في أبي بكر، أعتق ناساً لم يلتمس منهم جزاء ولا شكوراً، ستة أو سبعة، منهم بلال، و عامر بن فهيرة»^{۱۳}

هـ. روى عطاء عن ابن عباس ان أبابكر لما اشترى بلالا بعد أن كان يعذب قال المشركون: ما فعل أبوبكر [ذلك] إلا ليد كانت لبلال عنده، فأنزل الله تعالى: (وما لأحد عنده من نعمة تجزي إلا ابتغاء وجه ربه الأعلى).^{۱۴}

و. «وأخبرنا أبو بكر الحارثي أخبرنا أبو الشيخ الحافظ، أخبرنا الوليد بن أبان، حدثنا محمد بن إدريس، حدثنا منصور بن [أبي] مزاحم، حدثنا ابن أبي الوضاح عن يونس، عن ابن إسحاق، عن عبدالله: أن (أبابكر) اشترى (بلالاً) من (أمية بن خلف) ببرد و عشر أواق [من ذهب]، فأعتقه، فأنزل الله تبارك و تعالى: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ إِلَى قَوْلِهِ: إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ. سَعَىٰ أَبِي بَكْرٍ وَ أُمِيَّةُ بْنُ خَلْفٍ»^{۱۵}

سمرقندی در تفسیر بحر العلوم می نویسد: «قال أبو الليث - رحمه الله - حدثنا أبو جعفر، حدثنا أبو بكر أحمد بن محمد بن سهل القاضي قال: أخبرنا حدثنا أحمد بن جرير، قال حدثنا أبو عبدالرحمن راشد بن إسماعيل، عن منصور بن مزاحم، عن يونس بن إسحاق، عن عبدالله بن مسعود رضى الله عنه، أن أبابكر - رضى الله عنه - اشترى بلالا من أمية بن خلف و أبي بن خلف ببرة و عشرة أواق من فضة، فأعتقه لله تعالى، فأنزل الله تعالى: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ يعنى: سعى أبي بكر، و أمية بن خلف»^{۱۶}

۲. تحلیل درونی دلالت آیات

بسیاری از اهل سنت بر مبنای روایات اسباب نزول و اجماع، کوشیده‌اند تا تعبیر و صفات موجود در آیات این سوره را هماهنگ با آنچه در روایاتشان آمده نشان دهند. آنان در تحلیل درونی از دلالت آیات، به بخش‌هایی از آیات مورد بحث تمسک کرده‌اند که در ادامه بیان می‌شود.

الف. الاتقی

یکی از مستندات و ادله اهل سنت در اثبات افضلیت و در پی آن حقانیت خلافت ابوبکر، کلمه «الاتقی» در آیه ۱۷ است. ایشان بر آن‌اند که مراد از اتقی ابوبکر است و هر کس که اتقی باشد، گرامی‌تر و بافضیلت‌تر است و هر کس افضل باشد، امام و پیشوای بعد از پیامبر ﷺ است.^{۱۷}

ب. وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى^{۱۸}

دومین موردی که در حوزه تحلیل درونی محور توجه و استناد اهل سنت قرار گرفته، عبارت پیش‌گفته است. آنان معتقدند که چون این آیه وصف اتقی است پس مراد از اتقی نمی‌تواند حضرت علی رضی الله عنه باشد؛ چون خوراک، پوشاک و تربیت حضرت به عهده پیامبر ﷺ بود و پیامبر بر علی رضی الله عنه حق نعمت (که جزای آن واجب است) داشت، اما بر ابوبکر حق نعمت دنیایی نداشت، بلکه ابوبکر به پیامبر ﷺ انفاق می‌کرد.^{۱۹}

ج. وَ لَسَوْفَ يَرْضَى

بعضی از مفسران اهل سنت کوشیده‌اند به استناد عبارت مزبور، صحت خلافت ابوبکر یا منقبت ویژه‌ای برای او و دوستدارانش اثبات کنند. فخر رازی در کتاب *الاربعین*، پس از آنکه فاعل «یرضی» را خداوند می‌داند ادعا می‌کند که اگر خلافت ابوبکر باطل بود، در زمان حال و آینده مرضی خداوند نمی‌شد.^{۲۰}

نقد و بررسی

از دیدگاه مفسران و متکلمان شیعه این آیات به هیچ وجه بر افضلیت ابوبکر دلالت ندارد چه رسد به اینکه بتوان از این آیات، خلافت و امامت او را اثبات کرد؛ بلکه اساساً این آیات درباره ابوبکر نیست و مستندات اهل سنت را در اثبات این مطلب که آیه شریفه درباره ابوبکر است در کانون مناقشه قرار داده‌اند که در ادامه ذکر می‌شود.

بررسی روایات اسباب النزول و ادعای اجماع

قبل از بررسی این روایات، تذکر این نکته ضروری است که بنی امیه برای مخفی نگه داشتن فضایل امام علی علیه السلام و نیز تعظیم مقام خلفا، گروهی تشکیل دادند تا در حق خلفای سه گانه روایت جعل کنند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت بدهند. ابن جوزی در این باره می گوید:

«قد تعصب قوم لا خلاق لهم يدعون التمسك بالسنه قد وضعوا لابی بكر فضائل...»^{۲۱} گروهی بی اهمیت که مدعی تمسک به سنت اند، از سر تعصب دست به جعل فضائل برای ابوبکر زده اند... .

ابن ابی الحدید شافعی، از گروهی به نام بکریه یاد می کند و درباره آنها می گوید: و چون بکریه دیدند که شیعیان چه می کنند آنها نیز در مقابل برای ابوبکر به جعل روایات روی آوردند. برای مثال، در برابر «حدیث اخوت» که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام است، حدیث «لو كنت متخذاً خلیلاً» و در برابر حدیث «قلم و دوات»، حدیث های «ایتونی بدواة و بیاض اکتب فیہ لابی بكر کتاباً لا یختلف علیه اثنان» و «یابی الله و المسلمون الا ابابکر» را بساختند.^{۲۲}

با این مقدمه به بررسی روایات اسباب نزول و اجماع مورد ادعا می پردازیم.

اولاً: از جستجو در کتب تفسیری و کلامی اهل سنت روشن می شود که درباره نزول این آیات در شان ابوبکر اجماعی وجود ندارد. بعضی از مفسران اهل سنت در کنار اشاره به ماجرای ابوبکر، به سبب دیگری نیز اشاره می کنند و بدون ترجیح یکی بر دیگری به تفسیر می پردازند. واحدی^{۲۳}، ثعلبی^{۲۴}، میبیدی^{۲۵}، سمرقندی^{۲۶}، ابوحنیفه اندلسی^{۲۷} و ابن ابی حاتم^{۲۸} از این دسته اند. زمخشری نیز با تعبیر «قیل نزلت فی ابی بكر و فی ابی سفیان» به قطعی نبودن روایات مربوط به ابوبکر اشاره می کند. دسته دیگری از مفسران اهل سنت مانند ابن کثیر، قرطبی و نیشابوری روایات مربوط به ابوبکر را به اکثریت نسبت داده و هرگز ادعای اجماع نکرده اند.^{۲۹} فخر رازی با آنکه در تفسیر خود بر نزول این آیات در شأن ابوبکر ادعای اجماع کرده است، در کتاب *الاربعین* از اتفاق اکثر مفسران سخن گفته است.^{۳۰}

ثانیاً: روایات سبب نزول در این خصوص (درباره همه سوره یا قسمتی از آن) چهار دسته اند و استدلال به این آیات برای اثبات افضلیت و صحت خلافت ابوبکر، متوقف بر اثبات نزول این آیات در حق اوست.

دیدگاه‌های مختلف در سبب نزول آیات مورد بحث

چنان‌که بیان شد، در کتب اهل سنت چهار دسته روایت درباره سبب نزول آیات مورد بحث وجود دارد و همین امر سبب اختلاف نظر مفسران اهل سنت گشته و چهار قول درباره سبب نزول آنها مطرح شده است که عبارت‌اند از:

قول اول: تمام آیات این سوره شریفه درباره شخصی به نام ابوالدحداح نازل شده است.

قرطبی می‌نویسد:

از عطا و نیز از ابن عباس (از طریق عکرمه) نقل شده است که گفت: سوره لیل در شأن ابودحداح نازل شد؛ زیرا وی یک نخله خرما را با یک باغ بزرگ معاوضه کرده که چهل نخله خرما داشت و اصل داستان این چنین است: یکی از مسلمانان انصار در مدینه درخت خرمایی داشت که بخشی از خرماهای آن به درون خانه همسایه‌اش می‌افتاد و فرزندان وی از آنها استفاده می‌کردند. صاحب نخله به رسول خدا ﷺ شکایت کرد، حضرت فرمود: این درخت را با یک درخت در بهشت معاوضه کن، مرد انصاری نپذیرفت. ابودحداح او را ملاقات و به وی پیشنهاد کرد و گفت: تو حاضری این نخله را با باغ (حسنی) معاوضه نمایی؟ مرد انصاری پذیرفت. ابودحداح محضر پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! این نخله را با نخله‌ای در بهشت با من معاوضه کن. رسول خدا ﷺ پذیرفت، آنگاه همسایه مرد انصاری را احضار کرد و فرمود: این نخله مال تو است. اینجا بود که سوره «واللیل اذا یغشی...» نازل شد. بنابراین، مقصود از «من» در «فأما من أعطی» ابودحداح است و مراد از «حسنی» در «صدق بالحسنی» و ثواب و مقصود از «فسنیسره لیسری» بهشت است. و مصداق «من» در «أما من بخل...» مرد انصاری و مقصود از «حسنی» در «كذب بالحسنی» ثواب و مراد از «فسنیسره للعسری» جهنم است. از آیه «وما یغنی عنه...» تا «لا یصلاها إلا الأشقی» مراد مرد خزرچی است که منافق بود و منافق از دنیا رفت. و مقصود از «الاتقی» در «سیجئنها الأتقی» ابودحداح است که مال و ثروتش را در برابر پاداش بهشت معاوضه کرد.^{۳۱}

ابن عطیه و ابوحنیفان این قول را به سدی نیز نسبت داده‌اند.^{۳۲} این سبب نزول در برخی منابع شیعی نیز ذکر شده است.^{۳۳}

قول دوم: بعضی از مفسران اهل سنت به سبب نزول دیگری نیز اشاره می‌کنند.

سورآبادی در تفسیرش می‌نویسد:

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى: اما آن کس که بداد هرچه دادنی بود و هرچه داشت و پرهیزد از هرچه بایست پرهیزد. این آیت در شأن بوبکر صدیق آمد و آن آن بود که رسول ﷺ یاران

را گفت صدقات بیارید تا فرا درویشان دهیم. بوبکر را چهل هزار دینار - و گفته‌اند هشتاد هزار دینار - دستگاه بود، همه فراهم کرد و با زر کرد و بیاورد و پیش رسول بنهاد گفت «یا رسول الله هذه صدقتی ولی عندالله میعاد». رسول گفت: «یا با بکر، ما ذا ابقیة لعیالک؟». گفت «وعدالله، یک کار نیز ماندست تا آن نیز بکنم». به خانه شد دستی جامه پوشیده داشت بهای آن هزار درم، آن را نیز برکشید و به رسول فرستاد و خود گلیمی در پوشید و همی آمد تا نزد رسول آید. جبرئیل آمد صوفی در پوشیده. رسول گفت: «یا جبرئیل، عجب است که تو صوف پوشیده‌ای». جبرئیل گفت «یا رسول الله، امروز همه فریشتگان تا حمله العرش صوف پوشیده‌اند موافقت بوبکر را که می‌آید و گلیمی پوشیده. مزدگان ده او را که خداوندت می‌سلام کند و می‌گوید من از تو خشنودم، تو از من خشنود هستی؟» چون بوبکر از در آمد رسول وی را این بگفت. بوبکر بگریست گفت «رضیت رضیت رضیت». آن گه این آیت فرو آمد که فَاَمَّا مِنْ اَعْطٰی وَاتَّقٰی.^{۳۴}

قول سوم: ابوبکر ابن العربی نیز سبب نزول دیگری ذکر کرده است:

عن ابي الدرداء، قال: قال رسول الله ﷺ: ما من يوم طلعت فيه شمسه إلا و بجنيتها ملكان يناديان، يسمعهما خلق الله كلهم إلا الثقلين: اللهم أعط منفقاً خلفاً، و أعط ممسكاً تلفاً. فأنزل الله تعالى في ذلك: فَأَمَّا مَنْ أَعْطٰی وَاتَّقٰی. وَصَدَقَ بِالْحَسَنٰی. فَسَيَسِّرُهُ لِّلْيُسْرٰی.^{۳۵}

قول چهارم: این آیات (با اختلاف در تعداد) در حق ابوبکر نازل شده است. بسیاری از مفسران اهل سنت این نظریه را پذیرفته و در تأیید آن نیز روایاتی نقل کرده‌اند که پیش‌تر ذکر شد. اما این روایات، علاوه بر تعارض با روایات دیگری که مستند اقوال دیگر است، از لحاظ سندی و متنی نیز با اشکالات جدی روبه‌رو است. به دلیل اهمیت این قول نزد اهل سنت، ابتدا به بررسی سندی هریک از روایات مورد استناد قول اخیر می‌پردازیم و سپس اشکالات متنی این روایات را بیان می‌کنیم. پس از بررسی کامل سند و متن این روایات، سایر روایات را نیز نقد و بررسی خواهیم کرد.

بررسی سندی روایات قول چهارم

بعضی از مفسران اهل سنت مدعی هستند که این روایات با سندهای صحیح روایت شده‌اند.^{۳۶} در حالی که روایات مورد استناد آنان، از لحاظ سندی همگی ضعیف و مرسل‌اند و نمی‌توان با چنین روایات ضعیفی، ادعایی با این بزرگی را اثبات کرد. تعدادی از این روایات از طریق آل زبیر (عبدالله بن زبیر و عروة بن زبیر) نقل شده است که دشمنی آنان با اهل بیت روشن است. در ادامه تک‌تک این روایات را از نظر سندی بررسی می‌کنیم.

بررسی سند روایت اول

اولاً: در این سند، هشام بن عروه وجود دارد که مالک بن انس او را کذاب می‌دانست.^{۳۷} ابن حجر عسقلانی نیز به وی نسبت تدلیس داده است.^{۳۸}

ثانیاً: در سند مزبور عروه بن زبیر وجود دارد که وی از دشمنان اهل بیت و از طرفداران معاویه و عضو گروه جعل حدیث وی بوده است. یکی از کارهای جاعلان حدیث فضیلت تراشی و منقبت‌سازی برای خلفا در مقابل فضایل فراوان و والای علی علیه السلام بوده که نمونه‌های بسیاری دارد.

ابن ابی‌الحدید به نقل از ابوجعفر اسکافی می‌نویسد:

معاویه، گروهی از صحابه و تابعین را گماشت تا احادیث دروغینی در طعن بر علی علیه السلام و بیزاری جستن از او بسازند. و حقوقی هم برای آنان مقرر کرد. ابوهیره، عمروعاص، مغیره بن شعبه، از اصحاب و عروه بن زبیر از تابعان از جمله افراد این گروه می‌باشند.^{۳۹}

دشمنی عروه با علی علیه السلام تا آنجا بود که با وجود کم بودن سنش، به همراه عده‌ای از یاران خود، در جنگ جمل شرکت کرد و در برابر آن حضرت فرار گرفت.^{۴۰} فرزندش یحیی نیز او را به بدگویی از علی علیه السلام و دشنام دادن به او متهم می‌سازد. یحیی بن عروه همواره می‌گفت: هرگاه پدرم به یاد علی می‌افتاد به او دشنام می‌داد.^{۴۱}

با این حال چگونه می‌توان به حدیث چنین فردی اعتماد کرد؛ با اینکه می‌دانیم یکی از علامت‌های منافقین که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند، دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام است.^{۴۲}

ثالثاً: عروه بن زبیر در سال ۲۳ یا ۲۷ هجری متولد شده است و در زمان نزول آیه اصلاً در دنیا نبوده است؛^{۴۳} با این حال چگونه می‌تواند شاهد آزاد کردن بلال از سوی ابوبکر و نزول آیه در شأن وی باشد! پس روایت مرسل است و روایت مرسل ارزشی برای استدلال ندارد.

بررسی سند روایت دوم

اولاً: عبدالله بن زبیر شاهد ماجرا نبوده؛ زیرا وی در سال اول یا دوم هجرت متولد شده است.^{۴۴} پس حدیث مرسل است.

ثانیاً: عبدالله بن زبیر از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت بوده است. وی در جنگ جمل با آن حضرت جنگید و از مسببین اصلی جنگ جمل بود.^{۴۵}

امیر مؤمنان علیه السلام درباره او می فرماید: «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشْهُومَ عَبْدُ اللَّهِ».^{۴۶}

عبدالله بن زبیر در منازعه‌ای که با ابن عباس داشت و در نهایت به هجرت ابن عباس به طائف و مرگش در آنجا انجامید، به وی گفت: «إِنِّي لَأُكْتَمُ بِغَضِّكُمْ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ مِنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً»^{۴۷} که بیانگر عمق کینه وی به اهل بیت علیهم السلام است. ابن زبیر علاوه بر آنکه در خطبه‌هایش به امیرالمؤمنین ناسزا می گفت، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز درود نمی فرستاد.^{۴۸}

ثالثاً: روایتی که طبری نقل کرده است در سندش مصعب بن ثابت (بن عبدالله بن زبیر) قرار دارد که وی تضعیف شده است.^{۴۹}

این روایت را طبرانی نقل کرده است و حافظ هیثمی پس از نقل طبرانی می نویسد: در سند این روایت، مصعب بن ثابت است و او از نظر نقل حدیث ضعیف است.^{۵۰}

روایت دوم (که واحدی نقل کرده است) علاوه بر آنکه مرسل است، در سندش محمد بن إسحاق (بن یسار) قرار دارد که بزرگان و رجال یون برجسته اهل سنت همچون مالک، دارقطنی، یحیی القطان و دیگران او را جرح و به تدلیس متهم کرده‌اند.^{۵۱}

گفتنی است که مراد از «ابن ابی عتیق» در سند روایت مزبور، عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکراست.^{۵۲}

بررسی سند روایت سوم

اولاً: روایت مرسل است؛ چون قتاده در زمره تابعین است که در سال ۶۱ ق متولد شده و در سال ۱۱۷ از دنیا رفته است.^{۵۳} افزون بر اینکه وی مشهور به تدلیس است. ابن حجر می نویسد: «هو مشهور بالتدلیس وصفه به النسائی وغيره».^{۵۴}

ثانیاً: در سند این روایت معمر (بن عبدالله بن الاهییم التمیمی) قرار دارد که به عدم حفظ و «منکر الحدیث» بودن معرفی شده است.^{۵۵} سعید بن ابی عروب (م ۱۵۶ه) نیز در دهه آخر عمرش (از سال ۱۴۲ یا ۱۴۵ه) به اختلاط دچار شد. ابن عدی می نویسد: «اختلط بعد هزيمة إبراهيم بن عبدالله بن حسن بن حسن فمن سمع منه سنة اثنتين وأربعين فهو صحيح السماع وسماع من سمع من بعد ذلك فليس بشئ».^{۵۶} بنابراین، روشن نیست که سماع معمر از سعید قبل از این زمان بوده است یا بعد از آن، به خصوص که اطلاعات مختصری درباره معمر در کتب رجال اهل سنت وجود دارد.

بررسی سند روایت چهارم

اولاً: روایت، معلق و ضعیف است و سلسله سند ذکر نشده است؛ بنابراین قابل استناد نیست.

ثانیاً: این روایت که از ابن عباس (از طریق عطا) نقل شده است با روایات قول اول که با سند متصل از ابن عباس روایت گردیده (و آیه را درباره ابوالدحداح می‌داند) در تعارض است. از عطا نیز به طور مستقل روایتی در منابع اهل سنت وجود دارد که او نیز آیه را درباره ابوالدحداح می‌داند که در قول اول گذشت.

بررسی سندی روایت پنجم

اولاً: در روایت سمرقندی راوی عبدالله بن مسعود، یونس بن اسحاق و در روایت واحدی (یونس عن) ابن اسحاق ثبت شده است، در حالی که در میان راویان عبدالله بن مسعود چنین اشخاصی وجود ندارند. مزی در *تهذیب الکمال* بیش از صد نفر از راویان عبدالله بن مسعود را بر می‌شمارد که در میان آنان کسی به نام یونس و ابن اسحاق وجود ندارد.^{۵۷} مصحح کتاب *التاریخ الکبیر بخاری* می‌نویسد: «لیس فی باب یونس من التاریخ ولا من کتاب ابن ابی حاتم من یقال له یونس بن اسحاق وأما یونس بن ابی اسحاق فهو السبعی مشهور والله أعلم».^{۵۸} با مراجعه به کتب رجال اهل سنت به نظر می‌رسد که سند درست این چنین باشد: یونس بن ابی اسحاق عن ابی اسحاق عن عبدالله بن مسعود. بنابراین، در روایت واحدی تعبیر یونس عن ابی اسحاق صحیح است نه یونس عن ابن اسحاق.^{۵۹}

ثانیاً: عبدالله بن مسعود در سال ۳۲ ق وفات یافته است^{۶۰} و اباسحاق (عمرو بن عبدالله السبعی) راوی این ماجرا، ابواسحاق عمرو بن عبدالله سبعی دو سال پیش از کشته شدن عثمان، در سال ۳۳ متولد شده است.^{۶۱} بنابراین، روایت مرسل است. مصحح تفسیر *زاد المسیر* نیز می‌نویسد: «أخرج الواحدی فی أسباب النزول عن عبدالله بن مسعود به، و إسناده ضعیف، فیه انقطاع بین ابی اسحاق السبعی و ابن مسعود».^{۶۲}

ثالثاً: اباسحاق به تدلیس متهم شده است.^{۶۳} ابن حجر می‌نویسد: «عمرو بن عبدالله السبعی الکوفی مشهور بالتدلیس».^{۶۴}

رابعاً: یونس بن ابی اسحاق (م ۱۵۹ق) را بعضی از رجال یون اهل سنت همچون یحیی القطان و احمد بن حنبل تضعیف کرده‌اند.^{۶۵}

خامساً: در روایت سمرقندی، منصور بن (ابی) مزاحم که متوفای ۲۳۵ ق در ۸۰ سالگی است،^{۶۶} بدون واسطه از یونس بن ابی اسحاق (م ۱۵۹) نقل کرده است در حالی که او را ندیده است. بنابراین، اگر روایت را مدلس ندانیم، دست کم این روایت منقطع و ضعیف خواهد بود.

بررسی متنی روایات قول چهارم

روایات مورد استناد کسانی که نزول آیات مورد بحث را خریدن و آزاد کردن بردگان ضعیف از سوی ابوبکر دانسته‌اند، از لحاظ متنی نیز با ضعف و سستی همراه است که در ادامه بیان می‌شود.

۱. تناسب نداشتن با ظاهر آیات

مضمون این روایات با آیات این سوره شریفه چندان سازگار نیست. ظاهر آیات این سوره دربارهٔ جود و بخل و بیان عاقبت سخاوتمندان و بخیلان است. سیوطی به نقل از ابن عباس می‌نویسد: «هذه السورة نزلت في السماحة والبخل».^{۶۷} اما در ماجرای مورد استناد اهل سنت (آزار مسلمین به دست مشرکان و آزاد کردن آنان توسط ابوبکر) سخن از بخل و مال و دارایی شخص بخیل نیست، در حالی که در این سوره، سخن از شخصی است که اموالی دارد و به سبب شک یا اعتقاد نداشتن به قیامت از انفاق مال خود به دیگری روبرمی‌گرداند: «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى * وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» و در مقابل آن، از شخصی سخن به میان می‌آید که به دلیل تصدیق روز جزا و اعتقاد به قیامت، مال خود را در راه خدا انفاق می‌کند و از بخل می‌پرهیزد: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى». در ادامه نیز از وعده و وعید به چنین اشخاصی سخن به میان آمده است. واضح است که ماجرای جود و انفاق ابوالدحداح و بخل دیگری کاملاً با ظاهر آیات این سوره سازگار است. قاضی نورالله شوشتری در این باره می‌نویسد: «لا يخفى من شدة ارتباط هذه الرواية لمتن الآية بخلاف ما روی أنه نزل في شأن أبي بكر حين اشترى جماعة يؤذيهم المشركون فأعتقهم في الله تعالى إذ لا يقال لمن يؤذى عبده إنه بخیل ولا إنه كذَّابٌ وَتَوَكَّى فتدبر».^{۶۸} بنابراین، روایاتی که ماجرای ابوالدحداح را گزارش می‌کند کاملاً از لحاظ متن و مدلول با آیات سوره لیل سازگار و هماهنگ است در حالی که آنچه در روایات مورد استناد قول چهارم ذکر شده، با ظاهر این آیات سازگار نیست.^{۶۹}

نتیجه‌ای که از بررسی سند و متن روایات روایات قول چهارم به دست می‌آید این است که این روایات از لحاظ سندی - برخلاف ادعای آلوسی - کاملاً ضعیف و از لحاظ متن نیز با اشکالات متعددی همچون تعارض و تناقض، تناسب نداشتن با واقعیت‌های تاریخی و ظاهر آیات روبه‌رو است. بنابراین، از حجیت و قابل استناد بودن - آن هم برای امر مهم خلافت - ساقطاند و نمی‌توانند خلافت و افضلیت ابوبکر را اثبات کنند. درباره روایت قول دوم که سورآبادی طرح کرده است، باید گفت: علاوه بر تعارض با روایات دیگر و نیز اشکالی که در قسمت «تناسب نداشتن با واقعیت‌های تاریخی» ذکر می‌شود، در هیچ‌یک از کتب تفسیری چنین سبب نزولی برای این سوره یا آیه شریفه ذکر نشده است و ذکر نشدن آن در کتب اسباب النزول یا تفاسیر اهل سنت دلیل دیگری بر نادرست بودن سخن سورآبادی است؛ خصوصاً که وی سندی برای ادعای خود ذکر نکرده است؛ چنان‌که روایت قول سوم که ابن‌العربی آن را بیان کرده نیز این چنین است.

۲. تناسب نداشتن با واقعیت‌های تاریخی

دومین ضعف و اشکال موجود در روایات مورد بحث این است که در متن همه آنها از مال و ثروت بسیار ابوبکر و انفاق‌های گسترده او به رسول الله ﷺ یاد شده است که این موضوع با واقعیت‌های تاریخی همخوان نیست؛ چراکه اولاً: ثروتمند بودن ابوبکر ثابت نیست، بلکه قراین نشان می‌دهد که وی و پدرش از لحاظ مالی در چنین سطحی قرار نداشتند، چون از یک طرف، پدر ابوبکر (ابوقحافه عثمان بن عامر) اجیر عبدالله بن جدعان^{۷۰} بوده و میهمانان را به سفره وی فرامی‌خوانده و در ازای آن مزد دریافت می‌کرده است؛ چنان‌که محمد بن حبيب بغدادی (م ۲۴۵ق) در کتاب المنمق می‌نویسد: «کان له [عبدالله بن جدعان] منادیان ینادیان أحدهما بأسفل مكة و الآخر بأعلى مكة و كان المنادیان أباسفیان بن عبد الأسد و أبا قحافة». ^{۷۱} از طرف دیگر، ابوبکر در مکه معلم کودکان بوده و به کاری که بتوان از آن ثروت زیادی به دست آورد اشتغال نداشته است و اگر ثروت فراوانی می‌داشت، پدرش را درمی‌یافت.

شیخ مفید در این زمینه می‌نویسد: «أن الآثار الصحيحة و الروایات المشهورة و الدلائل المتواترة قد كشفت عن فقر أبي بكر و مسكنته و رقة حاله و ضعف معيشته فلم يختلف أهل العلم أنه كان في الجاهلية معلماً و في الإسلام خياطاً»^{۷۲} و كان أبوه ضياداً فلما كف بذهاب بصره و صار مسكيناً محتاجاً قبضه عبدالله بن جدعان لندی الأضياف إلى طعامه و جعل له في كل يوم على ذلك أجراً درهماً.^{۷۳}

ثانیاً: واقعیت تاریخی مسلم این است که رسول الله ﷺ در مکه از حمایت‌های مالی ام‌المؤمنین حضرت خدیجه رضی الله عنها بهره‌مند بود و ایشان اموال و دارایی‌های گسترده خود را در راه اسلام تقدیم می‌کردند؛^{۷۴} پس چگونه ادعا می‌شود که رسول الله ﷺ محتاج انفاق‌های ابوبکر بود.^{۷۵}

۳. تعارض و تناقض

این روایات با روایات مورد استناد در اقوال دیگر تعارض دارند. این تعارض به ویژه با روایات مورد استناد قول نخست و سوم که به طور کلی از ابوبکر بیگانه‌اند، شایان توجه است.

در پایان این بخش این امر نیز بایسته تذکر است که روایات مورد استناد قول چهارم در درون خود نیز اختلافاتی دارند. هرچند ممکن است کسی بگوید وجود این اختلافات به اصل واقعه که روایات مزبور درباره آن اتفاق دارند ضربه‌ای نمی‌زند، ولی با توجه به جهات ضعف متعددی که ذکر شد، این اختلاف‌ها حداقل می‌تواند مؤید نادرستی روایات مورد استناد در قول چهارم باشد؛ از این رو، در ادامه به این اختلاف‌ها اشاره می‌کنیم:

الف. این روایات در اینکه کدام آیه یا آیات به دنبال آزاد کردن بردگان به دست ابوبکر نازل شده است با یکدیگر تعارض و اختلاف دارند. در یکی از این روایات گفته می‌شود که از آیه «سِجْنَبِهَا الْاِتْقَى» (لیل: ۱۷) تا آخر سوره (آیه ۲۰) نازل شد. دیگری می‌گوید از اول سوره تا آیه «ان سَعِيْكُمْ لَشْتَى» (آیه ۴) و همین‌طور دیگر روایات هریک آیاتی را ذکر می‌کنند.

ب. اختلاف و تعارض دومی که در این روایات وجود دارد این است که بعضی از این روایات می‌گویند شخص کافری که بلال را شکنجه می‌کرد و ابوبکر بلال را از او خرید، امیه‌بن خلف بوده است.^{۷۶} بعضی دیگر از آنها تصریح دارند که آن شخص ابوسفیان بوده است.^{۷۷} در روایت سمرقندی، امیه‌بن خلف و ابی‌بن خلف ذکر شده‌اند.^{۷۸} ابن عبدالبر و ابن اثیر می‌نویسند: «ابوبکر بواسطه عباس بن عبدالمطلب، بلال را از زنی [که نامش ذکر نشده است] خرید».^{۷۹}

ج. اختلاف و تعارض دیگری که در این روایات به چشم می‌خورد مربوط به مقدار مالی است که رد و بدل شده است. بعضی از این روایات تصریح دارند که ابوبکر «رطلی از طلا» را عوض بلال داد.^{۸۰} روایت دیگر تصریح دارد که «بُرْدَةٌ وَعَشْرُ اُوقٍ [من ذهب او فضه]» اعطا شد.^{۸۱} در روایت دیگر آمده است که ابوبکر، بلال را با برده مشرکی به نام نسطاس که در اختیار داشت معامله کرد و عجیب این است که این برده دارای خدم و حشم فراوان بوده است. ثعلبی و بغوی می‌نویسند: «کان نسطاس عبداً لأبى بکر صاحب عشرة آلاف

دینار، و غلمان و جوار و مواش، و کان مشرکاً حمله ابوبکر علی‌السلام علی آن یکون ماله له، فأبی فأبغضه ابوبکر، فلما قال له أمیه: أبیعه بغلامک نسطاس اغتنامه ابوبکر و باعه منه.^{۸۲} منه.^{۸۳} میبیدی نیز به این اختلاف اشاره می‌کند و می‌نویسد:

خلاف است میان علما که ابوبکر او را به چه خرید. قومی گفتند: به یک رطل زر از ایشان باز خرید. قومی گفتند: به یکتا برد و ده اوقیه زر. قومی گفتند: ابوبکر چون از رسول خدا ﷺ شنید که بلال را به عذاب دارند، برخاست پیش امیه خلف شد. گفت: یا امیة الا تتقی الله فی هذا المسکین حتی متی؟ تا کی این بیچاره را چنین به عذاب داری خود از الله بترسی با آنچه با وی؟ امیه گفت: تو او را به تباہ بردی، اکنون هم تو او را باز رهان. ابوبکر گفت: مرا غلامی است سیاه از او جلدتر و در کار قوی‌تر و بر دین شما است، نام وی نسطاس. من آن غلام به تو بخشم و تو بلال را به من بخش. هم چنان کردند و ابوبکر بلال را از ایشان بستد و از آن عذاب برهانید و او را آزاد کرد.^{۸۳}

د. اختلاف و تعارض چهارم موجود در روایات مربوط به شمار آزاد شدگان است. عدد شش، هفت، هشت، نه و دوازده (هفت مرد و پنج زن) اعدادی است که در این روایات ذکر شده است.^{۸۴}

بررسی تحلیل درونی از دلالت آیات

چنان‌که گفته شد کسانی که در پی اثبات خلافت ابوبکر به استناد این آیات‌اند، در حوزه تحلیل درونی از دلالت آیات مزبور، به محورهایی تمسک کرده‌اند که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. بررسی استناد به الاتقی

مفسرانی همچون فخر رازی برای اثبات حقانیت خلافت ابوبکر با تکیه بر روایات اسباب نزول گفته‌اند مراد از الاتقی ابوبکر است و از آنجا که بین افضل و اتقی بودن و امامت ملازمه وجود دارد، خلافت ابوبکر به حق است. در نقد این استدلال باید گفت:

اولاً: در بخش قبل ثابت شد روایات مورد استناد برای نزول آیه درباره ابوبکر با مشکلات متعددی روبه‌رو است و بنابراین، نزول آیه درباره وی ثابت نیست.^{۸۵}

ثانیاً: اتقی در اینجا در معنای افعال التفضیل نیست،^{۸۶} بلکه به معنای فعلیل (تقی) است. طبری در این باره می‌نویسد: «قوله: وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى يَقُولُ: وَ سَيُوقَى صلی النار التی تَلْطِی التقی، و وضع أفعال موضع فعلیل، كما قال طرفة:

تمنی رجال أن أموت و إن أمت فتلك سبیل لست فیها بأوحد^{۸۷}

بغوی، ثعلبی، میبدی، قرطبی، سیوطی و علاءالدین بغدادی نیز همین نظر را دارند.^{۸۸}

ثالثاً: اگر فرض شود که مراد از اتقی ابوبکر و در نتیجه، او افضل باشد باز هم نمی‌توان امامت و خلافت او را اثبات کرد؛ چون اکثر اهل سنت - و به قولی همه اهل سنت - افضل بودن را شرط و دلیلی بر امام بودن نمی‌دانند، بلکه ادعا می‌کنند که مفضول می‌تواند با وجود افضل، امام باشد. جرجانی در **شرح المواقف** و نیز تفتازانی در **شرح المقاصد** به این مطلب تصریح کرده و به زعم خود بر آن دلیل اقامه کرده‌اند.^{۸۹} ابن حجر هیشمی بر صحت امامت مفضول ادعای اجماع کرده است.^{۹۰} حال چگونه فخر رازی ادعا می‌کند که «الأفضل هو الامام؟»

در نتیجه، منظور از اتقی ابوبکر نیست و اگر فرضاً ابوبکر، اتقی و افضل باشد چون از دیدگاه اهل سنت افضل بودن دلیلی بر امام و خلیفه بودن نیست و مفضول با وجود فاضل می‌تواند امام باشد، نمی‌توان با استناد به این آیات، خلافت و امامت ابوبکر را اثبات کرد.^{۹۱}

۲. بررسی دلالت «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى»

ادعای اهل سنت، بخصوص فخر رازی، در استناد به این آیه شریفه بر سه محور استوار بود:

۱. منظور از این آیه شریفه نمی‌تواند حضرت علی رضی الله عنه باشد؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی رضی الله عنه حق نعمت دنیایی - که جزای آن واجب است - داشت.
۲. منظور از این آیه شریفه ابوبکر است؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ابوبکر حق نعمت دنیایی نداشت، بلکه ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله انفاق می‌کرد.
۳. وقتی ثابت شد که منظور از این آیه شریفه ابوبکر است و این آیه وصف اتقی است، پس ابوبکر افضل امت است.

از دیدگاه شیعه این ادعاها نادرست است؛ چراکه اولاً: در هیچ‌یک از تفاسیر شیعه ادعا نشده است که منظور از این آیات حضرت علی رضی الله عنه است و بسیاری از مفسران شیعه همان داستان ابوالدحداح را ذکر کرده و پذیرفته‌اند و اگر روایاتی در این زمینه وارد شده، صرفاً در مقام جری می‌باشد.

ثانیاً: پیشتر اثبات شد که مصداق الاتقی ابوبکر نیست و دست‌کم ثابت نیست که وی مصداق الاتقی باشد. پس این آیه شریفه که وصف الاتقی است نیز مربوط به او نیست. نیز ثابت شد که انفاق ابوبکر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلاف واقعیت‌های تاریخی است.

ثالثاً: منظور از آیه «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» این نیست که هیچ کس بر شخص اتقی حق نعمت ندارد؛ زیرا چنین شخصی که احدی بر او حقی و نعمتی نداشته باشد

یافت نمی‌شود، بلکه انفاق کردن وی به خاطر حق نعمت نیست. یعنی اگر او به افرادی انفاق می‌کند تنها برای خدا است نه چون آن افراد قبلاً به او خدمتی کرده‌اند تا وی بخواهد در عوض آن خدمت با انفاق مال، آن را پاداش دهد. مؤید این مطلب ادامه آیه شریفه است که می‌فرماید «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى».

اشتباه فخر رازی این است که فقط از نعمت و حق پیامبر اکرم ﷺ سخن گفته و از نعمت و حقوق اشخاص دیگر - همچون پدر و مادر - صرف نظر کرده است و در ادامه، نعمت دنیایی پیامبر اکرم ﷺ را از ابوبکر نفی کرده است و فقط نعمت هدایت پیامبر اکرم ﷺ بر ابوبکر را قائل شده که آن هم به دلیل آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» قابل جزا نیست.

قاضی نورالله شوشتری در رد سخنان فخر رازی می‌نویسد:

ليس المقصود في الآية نفى مجرد نعمة النبي ﷺ عن ذلك الأتقى بل نفى نعمة كل واحد من أحاد الناس و كما أن علياً ﷺ كان في حجر تربية النبي ﷺ كان أبو بكر في حجر تربية أبيه و أمه و الفرق بين التربيين تحكم صرف لا يقول به إلا بليد أو مكابر عنيد. و أقل الأمر أن عند أبي بكر نعمة هداية النبي ﷺ فكيف ينفي عنه نعمة الكل حتى النبي ﷺ و ما توهمه رئيس المشككين فخر الدين الرازي في تفسيره الكبير من أن نعمة الهداية لا تجزى مستنداً عليه بقوله تعالى «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» معارض بل مخصص بقوله تعالى أيضاً «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» و يدل على أن المراد من الأجر المنفى في مثل هذه الآية هو المال لا مطلق الأجر قوله تعالى في سورة هود حكاية عن نوح ﷺ «وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ» الآية و الضمير في «عليه» راجع إلى ما سبق من قوله «إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ».^{۹۲}

۳. بررسی دلالت «ولسوف يرضى»

ادعای فخر رازی در استناد به این آیه شریفه بر دو محور استوار بود:

۱. خداوند متعال در حال و آینده از ابوبکر خشنود است؛
 ۲. راضی بودن خداوند متعال از ابوبکر در حال و آینده دلیل بر صحت خلافت او است.
- از دیدگاه شیعه، این ادله نیز همچون دلیل‌های گذشته کاملاً مردود و نادرست است؛ چراکه بعد از اثبات این مطلب که اساساً این آیات مربوط به ابوبکر نیست، دیگر جایی برای بیان این مطالب باقی نمی‌ماند. اما نکته مهم این است که سیاق و ظاهر آیه نشان می‌دهد که ضمیر به اتقی برمی‌گردد نه به خداوند متعال: «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى... وَكَسُوفَ يَرْضَى». طبری در تأیید این نظر می‌نویسد: «و لسوف يرضى هذا المؤتى ماله في حقوق الله عز وجل».^{۹۳}
- آلوسی نیز پس از تعیین مرجع ضمیر اتقی (الضمير فيه للأتقى المحدث عنه)، کلام فخر

رازی را نقل می‌کند اما آن را ناپسند می‌داند و می‌نویسد: «الظاهر هو الأول».^{۹۴} جمال‌الدین قاسمی هم پس از بیان کلام طبری می‌نویسد: «و هذا علی، إن ضمیر (یرضی) ل (الاتقی) لا للرب. قال الشهاب: و هو الأنسب بالسیاق و اتساق الضمائر».^{۹۵} بعضی دیگر از مفسران هم این نظر را پذیرفته‌اند.^{۹۶} بنابراین، اتقی است که - به زودی با دریافت اجر جزیل و پاداش حسن و جمیلی که پروردگارش به او می‌دهد - خشنود می‌گردد.

نتیجه‌گیری

اهل سنت برای اثبات خلافت ابوبکر از آیات سوره لیل بر دو محور «روایات اسباب النزول و اجماع» و «تحلیل درونی از دلالت آیات» تکیه کرده‌اند، اما اثبات شد که روایات آنان کاملاً ضعیف و همراه با تناقض (در درون خود) و تعارض با سایر روایات و همراه با اشکالات متعدد دیگر است. نیز روشن شد که با وجود این همه اختلاف اقوال، اجماعی در این باره وجود ندارد. در حوزه تحلیل درونی نیز ثابت شد که عبارت‌های سه‌گانه مورد استناد اهل سنت بر عموم خود حمل می‌شوند و ابوالدحداح به عنوان یکی از مصادیق «الاتقی» در نظر گرفته می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

- برگرفته از رساله دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران.
۱. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰.
۲. وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى * الْأَذَى يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى * وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى * وَكَسُوفَ يَرْضَى.
۳. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۱۹۱.
۴. همو، الاربعین فی اصول الدین، ج ۲، ص ۲۸۹.
۵. همان، ص ۲۹۱. به‌طور کلی اهل سنت بر این عقیده‌اند که ممدوح و افضل بودن ابوبکر دلیلی بر صحت خلافت اوست. جرجانی از متکلمین اهل سنت در این باره می‌نویسد: (لو كانت امامة أبي بكر باطلة لما كان) ابوبکر (معظماً) ممدوحاً (عند الله لكنه معظم وأفضل الخلق عنده) بعد رسول الله (جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۴).
۶. بعضی از مفسرین عقیده دارند که همه یا قسمتی از سوره لیل مدنی است. آلوسی این اختلاف را چنین بیان می‌کند: «اختلف فی مکیتها ومدینتها فالجمهور علی أنها مکیة، وقال علی ابن أبی طلحة مدنیة، وقیل بعضها مکیة وبعضها مدنی» (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۳۶۵ و نیز ر.ک: قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۲۱، ص ۸۰؛ ابن عطیة، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۵، ص ۴۹۰). علامه طباطبایی نیز می‌نویسد: «السورة تحتل المکیة والمدنیة بحسب سیاقها» (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۰۲).
۷. ر.ک: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۱۸۸.

۸. ابن عطیه، همان، ص ۴۹۲.
۹. ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ص ۴۵۵؛ بغوی، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۶۴؛ ثعالبی، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۰۰؛ بغدادی، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۴، ص ۴۳۵.
۱۰. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، ص ۳۴۴۱؛ ثعلبی، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۱۹.
۱۱. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۱۴۶؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۳۵۹.
۱۲. واحدی، اسباب نزول القرآن، ص ۴۷۹.
۱۳. طبری، همان.
۱۴. ابن جوزی، همان؛ واحدی، همان، ص ۴۸۰.
۱۵. واحدی، همان، ص ۴۷۸.
۱۶. سمرقندی، بحر العلوم، ج ۳، ص ۵۸۸.
۱۷. ر.ک: فخر رازی، همان، ص ۱۸۷؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه، ج ۱، ص ۱۸۹؛ فخر رازی، الاربعین فی اصول الدین، ج ۲، ص ۲۹۱؛ سورآبادی، تفسیر سورآبادی، ج ۴، ص ۲۸۲۷ و ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۴۰۹.
۱۸. و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد.
۱۹. ر.ک: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۱۸۸.
۲۰. ر.ک: همو، الاربعین فی اصول الدین، ج ۲، ص ۲۸۸.
۲۱. ابن جوزی، الموضوعات، ج ۱، ص ۳۰۳.
۲۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۸.
۲۳. واحدی، همان، ص ۴۷۷.
۲۴. ثعلبی، همان، ص ۲۲۰.
۲۵. میبدی، كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۱۰، ص ۵۱۲.
۲۶. سمرقندی، همان، ص ۵۸۹.
۲۷. ابو حیان اندلسی، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱۰، ص ۴۹۲.
۲۸. ابن ابی حاتم، همان، ص ۳۴۳۹.
۲۹. ر.ک: ابن کثیر، همان؛ قرطبی، همان، ص ۹۰؛ نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۵۱۰.
۳۰. ر.ک: فخر رازی، همان.
۳۱. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۲۰، ص ۹۰؛ نیز ر.ک: ثعلبی، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۲۰-۲۲۱؛ ابن ابی حاتم، همان و واحدی، همان.
۳۲. ر.ک: ابن عطیه، همان، ص ۴۹۱؛ ابو حیان اندلسی، همان.
۳۳. برای نمونه ر.ک: بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۷۸.

۳۴. سورآبادی، همان، ص ۲۸۲۶.
۳۵. ابن العربی، احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۹۴۳.
۳۶. ر.ک: آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۳۶۵.
۳۷. ر.ک: مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۱۵؛ ذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۷، ص ۳۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۰۲.
۳۸. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۵۷۳؛ همو، تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۴۶.
۳۹. ابن ابی الحدید، همان، ج ۴، ص ۶۳. هیشمی و ابن ابی الحدید چند نمونه از جعلیات عروه بن زبیر را نقل کرده‌اند (ر.ک: هیشمی، مجمع الزوائد ومنیع الفوائد، ج ۹، ص ۳۴۲؛ ابن ابی الحدید، همان).
۴۰. ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۷، ص ۱۶۱.
۴۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲.
۴۲. مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۰-۶۱.
۴۳. مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۲.
۴۴. ر.ک: ابن اثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۱۳۸.
۴۵. ر.ک: ابن اثیر، همان، ص ۱۳۹. ابن عبدالبر در الاستیعاب، عبدالله بن زبیر را این گونه توصیف کرده است: «کان بخیل، ضیق العطاء، سىء الخلق، حسودا، کثیر الخلاف، أخرج محمد ابن الحنفیة، و نفی عبد الله بن عباس إلی الطائف» (ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۹۰۶).
۴۶. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۳ ابن عبدالبر و ابن اثیر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را بدون ذکر واژه "المشؤوم" ذکر کرده‌اند (ر.ک: ابن عبدالبر، همان؛ ابن اثیر، همان).
۴۷. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۳، ص ۸۰ و نیز ر.ک: أبو الفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۲، ص ۴۵۰.
۴۸. ر.ک: مسعودی، همان، ص ۷۹؛ ابن ابی الحدید، همان، ص ۶۲؛ عصامی، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائیل والتوالی، ج ۲، ص ۱۱۰.
۴۹. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۴۴.
۵۰. هیشمی، مجمع الزوائد ومنیع الفوائد، ج ۹، ص ۳۶.
۵۱. ابن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶، ص ۱۰۲؛ نسائی، الضعفاء والمتروکین، ج ۱، ص ۹۰؛ عقیلی، الضعفاء الکبیر، ج ۷، ص ۳۵۵.
۵۲. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۶۹۶.
۵۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۱۸.
۵۴. همو، تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلّیس، ج ۱، ص ۴۳.
۵۵. عقیلی، همان، ج ۸، ص ۳۱۵؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۵۵؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۲. آنکه از سعید بن ابی عروه (م ۱۵۶ق) نقل کرده است، معمربن عبدالله التمیمی است نه معمربن

راشدالازدی (م ۱۵۳ق)، بلکه سعید بن ابی عروبہ است که از معمر بن راشد نقل کرده است و معمر بن راشد مستقیماً از قتاده نقل می‌کند (مزی، همان، ج ۲۸، ص ۳۰۴؛ ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۱۰، ص ۲۱۸). قابل ذکر است که معمر بن راشد از دو نفر به نام سعید نقل کرده است که منظور سعید بن ابی عروبہ نیست، بلکه منظور سعید بن عبدالرحمن بن جحش الجحشی و دیگری سعید بن ایاس می‌باشد (مزی، همان، ج ۱۰، ص ۵۲۵ و ج ۲۸، ص ۳۰۴).

۵۶. ابن عدی، همان، ج ۳، ص ۳۹۴.

۵۷. مزی، همان، ج ۱۶، ص ۱۲۳.

۵۸. بخاری، *التاریخ الکبیر*، ج ۸، ص ۵۸.

۵۹. شاهد بر این مدعا که منظور از یونس بن اسحاق، یونس بن ابی اسحاق است (علاوه بر آنچه مصحح التاریخ الکبیر گفته) این است که در چند جا از کتب رجال نام یونس بن اسحاق که آمده است، به قرینه نام فرزندان (اسرائیل و عیسی) یا پسوند (السیعی و الکوفی) یا نام راویان او، روشن می‌گردد که منظور، یونس بن ابی اسحاق است که فرزندی با همین نام و همین پسوند داشته است. به عنوان مثال، ابن عساکر در تاریخ خود می‌نویسد: «عیسی بن یونس بن اسحاق السیعی الهمدانی الکوفی ابوعمر» (*تاریخ دمشق*، ج ۴۸، ص ۳۱) و یا دارقطنی در *العلل* می‌نویسد: «قال الحسن بن قتیبہ عن یونس بن اسحاق عن ابی اسحاق» (*العلل الواردة فی الأحادیث النبویة*، ج ۳، ص ۲۱۴) و عقیلی نیز در *الضعفاء* می‌نویسد: «یونس بن اسحاق عن عبدالله بن ابی السفر» (*الضعفاء الکبیر*، ج ۳، ص ۴۴۵). در حالی که با مراجعه به کتب رجال اهل سنت روشن می‌شود که منظور از همه اینها یونس بن ابی اسحاق است. اسرائیل و عیسی از فرزندان یونس بن ابی اسحاق اند (ر.ک: مزی، همان، ج ۳۲، ص ۴۸۸؛ ابن عدی، همان، ج ۷، ص ۱۷۸) و حسن بن قتیبہ یکی از راویان یونس بن ابی اسحاق است (مزی، همان، ص ۴۸۹) و عبدالله بن ابی سفر که به گفته بدرالدین عینی اسم او سعید بن محمد است از کسانی است که یونس بن ابی اسحاق از او روایت می‌کند: «عبدالله بن أبی السفر: یفتح السین المهملة والفاء، واسمه سعید بن محمد... روی عنه سفیان الثوری و... و یونس بن أبی إسحاق» (بدرالدین عینی، *معانی الأخیار فی شرح أسامی رجال معانی الآثار*، ج ۳، ص ۹۷).

۶۰. ابن عبدالبر، همان، ص ۹۴۴.

۶۱. مزی، همان، ج ۲۲، ص ۱۰۳.

۶۲. ابن جوزی، همان، ص ۴۵۳.

۶۳. ر.ک: ابن حبان، *ثقات ابن حبان*، ج ۵، ص ۱۷۷؛ ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۸، ص ۵۹؛ مزی، همان، ص ۱۱۳.

۶۴. ابن حجر، *تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس*، ج ۱، ص ۴۲.

۶۵. ر.ک: ذهبی، همان، ص ۴۸۳.

۶۶. ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ج ۱۰، ص ۲۷۷.

۶۷. سیوطی، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، ج ۶، ص ۳۵۸.

۶۸. شوشتری، *الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة*، ص ۳۰۴.

۶۹. بعضی از اهل سنت به سند روایاتی که درباره ابوالدحداح است اشکال کرده‌اند که در سند آنها "حفص بن عمر بن میمون العدنی" قرار دارد که ثقة نیست. در پاسخ باید گفت که اولاً بعضی او را ثقة می‌دانند و ابن ماجه نیز از او حدیث نقل کرده است (ابن ابی حاتم، *الجرح والتعديل*، ج ۳، ص ۱۸۲؛ ابن حجر، همان، ج ۲، ص ۳۵۴؛ مزی، همان، ج ۷، ص ۴۴)؛ ثانیاً فرض کنیم که اسناد این روایات ضعیف باشند، اما متن و مدلول آنها هماهنگ و موافق با ظاهر آیات است برخلاف روایات مورد استناد اهل سنت که (علاوه بر ضعف سندی) متن و مدلول آنها (علاوه بر تناقض و عدم تناسب با واقعیت‌های تاریخی) با ظاهر آیات سازگار نیست؛ ثالثاً اگر فرض شود که سند و متن روایات مربوط به ابوالدحداح مخدوش و غیرقابل استناد باشد، اثبات شد که سند و متن روایات مورد استناد اهل سنت نیز همگی ضعیف و مخدوش است، پس همه روایات از درجه اعتبار ساقط و غیرقابل استنادند، لذا اهل سنت نمی‌توانند از این آیات خلافت ابوبکر را اثبات کنند.

۷۰. عبدالله بن جدعان عموزاده ابوقحافه (پدر ابوبکر) از سخاوتمندان عرب جاهلی بوده است. ابن کثیر در کتاب *البدایه والنهایه* در ترجمه وی می‌نویسد: «هو عبد الله بن جدعان بن عمرو بن كعب بن سعد بن تيم بن مرة سيد بني تيم وهو ابن عم والد أبي بكر الصديق رضي الله عنه. وكان من الكرماء الأجواد في الجاهلية المطعمين للمستئين» (*البدایه و النهایه*، ج ۲، ص ۲۱۷). بلاذری نیز می‌نویسد: «وقال الواقدي في إسناده: كان بنو تيم في حياة ابن جدعان كأهل بيت واحد يقوتهم ابن جدعان، وكان يطعم كل يوم في داره الدهر كله جزورا، فينادي مناديه: من أراد اللحم والشحم فعليه بدار ابن جدعان» (*انساب الأشراف*، ج ۱۰، ص ۱۵۷).

۷۱. بغدادی، *کتاب المنمق فی اخبار قریش*، ص ۳۷۲.

۷۲. «كان أبو بكر الصديق بزازاً» (ابن قتیبه، *المعارف*، ص ۵۷۵).

۷۳. شیخ مفید، *الافصاح فی الامامة*، ص ۱۷۷.

۷۴. ابن عبدالبر در استیعاب می‌نویسد: «...عن عائشة، قالت: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكاد يخرج من البيت حتى يذكر خديجة فيحسن الثناء عليها، فذكرها يوماً من الأيام فأدرکتني الغيرة، فقلت: هل كانت إلّا عجوزاً، فقد أبدلك الله خيراً منها، فغضب حتى اهتزّ مقدم شعره من الغضب، ثم قال: لا والله، ما أبدلني الله خيراً منها، أمنت بي إذ كفر الناس، وصدقتني إذ كذّبني الناس، وواستني في مالها إذ حرمني الناس، ورزقني الله منها أولاداً إذ حرمني أولاد النساء. قالت عائشة: فقلت في نفسي: لا أذكرها بسينة أبداً» (ابن عبدالبر، همان، ج ۴، ص ۱۸۲۴). چنان‌که معروف است خدیجه شخص ثروتمندی بوده است (ر.ک: ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۴۰).

۷۵. ر.ک: سید مرتضی، *الشافی فی الامامة*، ج ۴، ص ۲۴.

۷۶. بغوی، همان؛ میبیدی، همان، ص ۵۱۳؛ واحدی، همان، ص ۴۷۸.

۷۷. ابن عطیه، همان؛ مقاتل، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، ج ۴، ص ۷۲۲.

۷۸. سمرقندی، همان، ص ۵۸۸.

۷۹. ابن عبدالبر، همان، ج ۱، ص ۱۸۱؛ ابن اثیر، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، ج ۱، ص ۲۴۳.

۸۰. واحدی، همان، ص ۴۸۰؛ قرطبی، همان، ص ۸۹؛ فخر رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۳۱، ص ۱۸۸.

۸۱. واحدی، همان، ص ۴۷۸.
۸۲. بغوی، همان؛ ثعلبی، همان؛ حقی بروسوی، *تفسیر روح البیان*، ج ۱۰، ص ۴۵۲؛ قرطبی، همان؛ علاء‌الدین بغدادی، *لباب التاویل فی معانی التنزیل*، ج ۴، ص ۴۳۶.
۸۳. میبدی، همان، ص ۵۱۴.
۸۴. طبری، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳۰، ص ۱۴۶؛ مقاتل، همان، ص ۷۲۴؛ میبدی، همان، ص ۵۱۷؛ علاء‌الدین بغدادی، همان.
۸۵. البته باید توجه داشت از آنجا که مورد نزول مخصص آیه نیست، هرچند ما گفتیم روایاتی که سبب نزول آیه را مربوط به ابودحداح می‌داند قابل پذیرش است، ولی این امر با عمومیت معنای آیه منافاتی ندارد، چنان‌که مرحوم طبرسی می‌نویسد: «الأولی أن تكون الآیات محمولة علی عمومها فی کل من یعطى حق الله من ماله وکل من یمنع حقه سبحانه». (*مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۰، ص ۷۶۰). ملافتح‌الله کاشانی به نقل از عیاشی قول به عمومیت معنای آیه شریفه را به امام باقر^{علیه السلام} نسبت داده است (ر.ک: *زبدة التفاسیر*، ج ۷، ص ۴۵۱).
- علاوه طباطبائی نیز سیاق را دلیل بر عمومیت معنای آیات می‌داند (*المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲۰، ص ۳۰۶). بعضی از مفسران اهل سنت، همچون ابن کثیر (ر.ک: *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۸، ص ۴۰۹)، نیشابوری (ر.ک: *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، ج ۶، ص ۵۱۰)، شوکانی (ر.ک: *فتح القدر*، ج ۵، ص ۵۵۲) و قاسمی (ر.ک: *محاسن التاویل*، ج ۹، ص ۴۸۸) نیز به عمومیت معنای اتقی و اشقی قائل‌اند.
۸۶. قاضی نورالله شوشتری در این باره می‌نویسد: «إن أريد بالأتقی من كان أتقی من جميع المؤمنین عند نزول الآیة فینحصر فی النبی ﷺ وإن ارتكب التخصیص وإن أريد به كان أتقی من بعض المؤمنین فلا یلزم منه أفضلیة أبی بكر وأکرمیته مطلقا فضلا عن علی ﷺ لوجهین الأول إنا لا نسلم حیثئذ أن علیا ﷺ داخل فی ذلك البعض حتی یكون أبو بكر أفضل منه الثانی إن الأکرم عند الله هو الذی یكون أتقی من جميع المؤمنین كما قال الله تعالی إنَّ أکرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاکُمْ لا الأتقی من بعض المؤمنین وبالجملة إذا تطرق التخصیص فی الأتقی سقط الاستدلال بظاهر المقال» (شوشتری، همان).
۸۷. طبری، همان.
۸۸. بغوی، همان، ص ۲۶۳؛ ثعلبی، همان، ص ۲۱۹؛ میبدی، همان، ص ۵۱۶؛ قرطبی، همان، ص ۸۸؛ سیوطی، *تفسیر الجلالین*، ص ۵۹۹؛ بغدادی، همان، ص ۴۳۵.
۸۹. ر.ک: جرجانی، *شرح المواقف*، ج ۸، ص ۳۷۳؛ تفتازانی، *شرح المقاصد*، ج ۵، ص ۲۴۷. عنوان مقصد ششم کتاب جرجانی چنین است: «فی امامة المفضول مع وجود الفاضل».
۹۰. ابن حجر هیتمی، همان، ص ۱۱۰.
۹۱. شیعه بر آن است که امام باید افضل باشد و مقدم داشتن مفضول بر فاضل مردود است (ر.ک: حلی، *نهج الحق و کشف الصدق*، ص ۱۶۸) و بر افضل بودن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب^{علیه السلام} دلایل متعددی اقامه کرده است. به عنوان نمونه شیخ مفید در کتاب *تفضیل امیر المؤمنین*^{علیه السلام} با استناد به منابع شیعی و سنی به تفصیل دلایل افضل بودن

امام علی رضی الله عنه ذکر می کند.

۹۲. شوشتری، همان، ص ۳۰۶.

۹۳. طبری، همان.

۹۴. آلوسی، همان، ص ۳۷۲.

۹۵. قاسمی، همان، ص ۴۸۷.

۹۶. مقاتل بن سلیمان، همان؛ شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۶۶؛ طباطبایی، همان، ص ۳۰۷.



منابع

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، *تفسیر القرآن العظیم*، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفى الباز، ١٤١٩ق.
- *الجرح والتعديل*، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن ابی الحدید، أبو حامد عبدالحمید بن هبة الله (م ٦٥٦)، *شرح نهج البلاغة*، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بی جا، دار احیاء الکتب العربیة، بی تا.
- ابن الأثیر، عزالدین أبو الحسن علی بن محمد الجزری (م ٦٣٠)، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٩ق.
- *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر- دار بیروت، ١٣٨٥ق.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دار الکتب العربی، ١٤٢٢ق.
- *الموضوعات*، دار الکتب العلمیة، ١٣٨٥ق.
- ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التمیمی البستی، *ثقات ابن حبان*، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن حجر الهیثمی، *الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه*، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالله الترمذی و کامل محمد الخراط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٩٧م.
- ابن حجر عسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی، *تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس*، اردن، مکتبه المنار، بی تا.
- *لسان المیزان*، ج دوم، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٤٠٦ق.
- *تقریب التهذیب*، سوریه، دار الرشید، ١٤٠٦ق.
- *تهذیب التهذیب*، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد (م ٤٦٣)، *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*، بیروت، دار الجیل، ١٤١٢ق.
- ابن عدی، أبو أحمد الجرجانی عبدالله بن عبدالله بن محمد، *الکامل فی ضعف الرجال*، ج سوم، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٩ق.
- ابن العربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، *احکام القرآن*، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن عساکر، *تاریخ دمشق*، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤٢٢ق.
- ابن قتیبة، أبو محمد عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشة، قاهره، هیئة المصریة العامة للکتاب، ١٩٩٢م.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٩ق.
- *البدایة و النهایة*، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٧ق.
- احمد بن حنبل، مسند، بی جا، بی نا، بی تا.

اصفهانی، أبو الفرج، الأغانی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.

اندلسی، أبو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.

بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.

بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره أبو عبدالله، صحیح البخاری، مصر، موقع وزارة الأوقاف المصریة، بی‌تا.

— تاریخ الكبير، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

بغدادی، علاء‌الدین علی بن محمد، لباب التاویل فی معانی التنزیل، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.

بغدادی، محمد بن حبیب (م ۲۴۵)، کتاب المنق فی اخبار قریش، تحقیق: خورشید احمد فاروق، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۵ق.

بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (م ۲۷۹)، انساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق.

تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، افست قم، الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.

ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.

ثعلبی نیشابوری، أبو اسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

جرجانی ایچی، میرسید شریف، شرح المواقف، افست قم، الشریف الرضی، ۱۳۲۵ق.

حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

حلی، حسن بن یوسف، نهج الحق و كشف الصدق، بیروت، دار الكتاب اللبنانی، ۱۹۸۲م.

خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

دارقطنی بغدادی، علی بن عمر بن أحمد بن مهدی أبو الحسن، العلل الواردة فی الأحادیث النبویة، الرياض، دار طیبیة، ۱۴۰۵ق.

ذهبی، أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان (م ۷۴۸)، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی المجلد، بیروت، دار المعرفة للطباعة والنشر، بی‌تا.

رازی، فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

— الاربعین فی اصول الدین، قاهره، مكتبة الكليات الازهریة، ۱۹۸۶م.

زمخشری، محمود، الكشف عن حقائق غوامض التنزیل، ج سوم، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، بحر العلوم، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.

سیدمرتضی، الشافی فی الامامة، ج دوم، تهران، مؤسسة الصادق، ۱۴۱۰ق.

- سیوطی، جلال‌الدین، *تفسیر الجلالین*، بیروت، مؤسسة النور للمطبوعات، ١٤١٦ق.
- *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ١٤٠٤ق.
- شوشتری، قاضی نورالله، *الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة*، تهران، نهضت، ١٣٦٧.
- شوکانی، محمدبن علی، *فتح القدير*، دمشق، بیروت، دار ابن کثیر، دار الكلم الطیب، ١٤١٤ق.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم بن ابی بکر أحمد، *الملل والنحل*، بیروت، دار المعرفة، ١٤٠٤ق.
- شیخ مفید، *الافصاح فی الامامة*، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ١٤١٣ق.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران، ناصر خسرو، ١٣٧٢.
- طبری، أبو جعفر محمدبن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
- طوسی، محمدبن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عصامی، سمط النجوم العوالی فی انباء الأوائل والتوالی، بی جا، بی نا، بی تا.
- عقبلی، أبو جعفر محمدبن عمر بن موسی، *الضعفاء الكبير*، بیروت، دار المكتبة العلمية، ١٤٠٤ق.
- عینی، بدر الدین أبو محمد محمودبن أحمد الغیتابی الحنفی، *معانی الأخیار فی شرح أسامی رجال معانی الآثار*، تحقیق: أبو عبدالله محمدحسن محمدحسن إسماعیل الشافعی الشیخ القاهری المصری، بی جا، بی نا، بی تا.
- قرطبی، محمدبن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ١٣٦٤.
- قاسمی، محمد جمال‌الدین، *محاسن التاویل*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٨ق.
- قمی مشهدی، محمدبن محمد رضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ١٣٦٨.
- کاشانی، ملافتح‌الله، *زبدة التفاسیر*، قم، بنیاد معارف اسلامی، ١٤٢٣ق.
- مزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج، *تهذیب الکمال*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٠ق.
- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (م ٣٤٦)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، قم، دار الهجرة، ١٤٠٩ق.
- مسلم بن الحجاج، أبو الحسین القشیری النیسابوری، *صحیح مسلم*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار احیاء التراث، ١٤٢٣ق.
- میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، چ پنجم، تهران، امیرکبیر، ١٣٧١.
- نسائی، أحمد بن شعیب أبو عبدالرحمن، *الضعفاء والمتروکین*، حلب، دار الوعی، ١٣٦٩ق.
- نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٦ق.
- واحدی، علی بن احمد، *اسباب نزول القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١١ق.
- هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، بیروت، دار الفکر، ١٤١٢ق.